

غرب شناسی استاد

نگاهی به شناخت‌شناسی مطهری از فلاسفه جدید غرب

منبع: مجله مهرنامه، سال اول، شماره دوم، اردیبهشت ۸۹

۱. حاجتی به یادآوری نیست که مرحوم مرتضی مطهری از سرآمدان فلسفه اسلامی در روزگار ما بود. ذهن و قدرت مثال زدنی این فیلسوف صدرایی در تقریر و تنسیق مباحث سنت سینوی، اشراقی و صدرایی، به همراه تبحر در صورت‌بندی مسائل کلامی و تفسیری، از ایشان شخصیتی برجسته، تأثیرگذار و ماندگار ساخته است. ایشان در کند و کاوهای فلسفی خویش و در آثاری مانند شرح مبسوط منظومه و حاشیه بر اصول فلسفه و روش رئالیسم، که به قلم مرحوم علامه طباطبایی نگاشته شده، درباره فلسفه غرب و فلاسفه‌ای مثل دکارت، لاک، هیوم، کانت، هگل و راسل مطالبی چند بیان کرده و با صورت‌بندی ایده‌های آنها به تطبیق این آراء و ربط و نسبت آن با آراء فلاسفه اسلامی پرداخته است. در این مقاله می‌کوشم تا با مذاقه در چگونگی پرداختن مرحوم مطهری به آراء این فلاسفه در شرح مبسوط منظومه، و داوری ایشان درباره موضع مرحوم طباطبایی درباره ادراکات اخلاقی، در مقاله ششم اصول فلسفه و روش رئالیسم، مکفی نبودن آشنایی مرحوم مطهری با آراء فلاسفه جدید غرب را نشان داده، به ارزیابی این مؤلفه در منظومه معرفتی ایشان همت گمارم.

۲. بخش دوم از مجلد سوم شرح مبسوط منظومه متکفل بحث از شناخت‌شناسی و "نظریات مختلف درباب شناخت" در فلسفه غرب معاصر و تطبیق آنها با نظریه فلاسفه اسلامی در این باب است.* وی در ابتدا از "نظریه لاک و همه مادیون" آغاز می‌کند. در ادامه، به نظریه هیوم و نظریه کانت و هگل می‌رسد و پس از نقد نظریات این فلاسفه درباره مسئله شناخت، به بررسی نظریه فلاسفه اسلامی در این باره می‌پردازد. پیش از ارزیابی تقریر مرحوم مطهری از رأی کانت، به عنوان نمونه ای از فلاسفه کلاسیک جدید غربی، ذکر چند نکته ضروری است:

اولاً به نظر می‌رسد اگر "اگر لاک و همه مادیون" یک قسم از اقسام نظریات شناخت‌شناسانه، بدانیم، دیگر نمی‌توان نظریه هیوم را به عنوان قسیم و بدیل آن ذکر کرد. می‌دانیم که لاک، به همراه بارکلی و هیوم، در عداد تجربه‌گراها قلمداد می‌شود. قاعدتاً اگر نظریه مختار شناخت‌شناسانه "لاک و همه

* مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، جلد سوم، تهران، حکمت، ۱۳۶۶، ص ۲۶۹-۳۸۶.

مادیون^۱ یک‌جا صورت‌بندی شود، منطقی‌خطاست که هیوم و نظریه شناخت‌شناسانه او قسیم شق اول قرار گیرد.

علاوه بر این، اگر مراد از مادی‌گرا فردی باشد که به ساحت دیگری غیر از جهان پیرامون و پدیداری باور ندارد؛ از قضا، اگر در سنت تجربه‌گرایی، بتوان کسی را مادی‌گرا یا، به تعبیر دقیق‌تر، شکاک قلمداد کرد، آن فرد هیوم است، نه لاک؛ لاک که می‌کوشد برای آموزه‌هایی چون تساهل و مدارا مبنایی دینی بیاید و توضیح دهد که یک مسیحی می‌تواند با حفظ عقاید دینی خویش متساهل باشد و با دیگران مبتنی بر مدارا رفتار کند.

ثالثاً، چرا بررسی نظریات شناخت‌شناسانه در چهار فیلسوف یاد شده منحصر باشد؟ هنگامی که ادعا در سطح کلان مطرح می‌شود:

«تا اینجا ما نظریات علمای غرب را درباره مسئله شناخت مطرح کردیم که از نظر ما مسئله شناخت در فلسفه غرب لاینحل مانده است، زیرا نظریاتی که در میان فلاسفه غرب هست کلیاتش از حدود همین نظریاتی که عرض کردیم تجاوز نمی‌کند. هر نظریه دیگری هم که باشد در حدود همین نظریات است^۱».

به نظر می‌رسد یا باید وجه رجحان نظریات انتخاب شده تبیین شود یا به تمام نظریات مطرح شده در این حوزه اشاره شود. در غیر این صورت، به لحاظ روش‌شناختی، شیوه اتخاذ شده با نقصانی روبه‌رو خواهد بود. مثلاً، در این فهرست نام فلاسفه‌ای چون دکارت، اسپینوزا، راسل، کارنپ، هایدگر و هوسرل به چشم نمی‌خورد. هم موضع معرفت‌شناسانه راسیونالیستی دکارت با لاک و هیوم و کانت متفاوت است، هم سوپژکتیویسم دکارتی از اهمیت بسزایی در تاریخ فلسفه غرب برخوردار است. رابعاً به نظر می‌رسد تلقی مرحوم مطهری از شناخت‌شناسی و موضع مختار فلاسفه غربی در این باب با آنچه در سنت فلسفه غرب از این مقوله مراد می‌شود تفاوت مهمی دارد:

«یکی از نظریات در باب شناخت این است که همه معانی و مفاهیمی که انسان در ذهن خودش دارد مستقیماً از عالم عین و عالم خارج وارد ذهن شده است... نظریه [کانت] از اول معانی و مفاهیم و صور ذهنی را به دو دسته تقسیم می‌کند: یک دسته آن صور و معانی و مفاهیمی که مستقیماً از خارج وارد ذهن شده است، و یک دسته معانی و صورتی که عقل و ذهن بالفطره آن را دارد و مکتسب از

^۱ منبع پیشین، صفحه ۲۸۲.

خارج نیست، اصلاً ارتباطی هم با امور خارجی ندارد. اینها یک سلسله معانی و مفاهیم پیش ساخته شده است، ولو به صورت یک امر بالقوه^۲.

به نظر می‌رسد نزد مرحوم مطهری، "شناخت‌شناسی"، که در دهه‌های اخیر از آن تحت عنوان "معرفت‌شناسی" نیز یاد می‌شود، اولاً و بالذات معطوف به بررسی حدود و ثغور معانی واژگان و مفاهیمی است که کاربران زبان آن‌ها را در سیاق‌های گوناگون به کار می‌برند. علاوه بر این، چگونگی تکون مفاهیم در ذهن و دلالت آنها بر مصادیق نیز از دیگر مباحث شناخت‌شناسانه است. از این رو، در بررسی نظریه فلاسفه اسلامی تصریح می‌کند که فیلسوفان مسلمان، برخلاف کانت، به جای دو نوع معنا و مفهوم به سه نوع قائل هستند و سخن از معقولات اول و معقولات ثانی فلسفی و مقعولات ثانی منطقی به میان می‌آورد^۳. به تعبیر دیگر، مباحث شناخت‌شناسانه نزد ایشان بیشتر سمت و سوی روان‌شناسانه و دلالت‌شناسانه دارد؛ زیرا هم ناظر به چگونگی شکل‌گیری مفاهیم در ذهن است و هم از نحوه دلالت آنها بر مصادیق عدیده پرده برمی‌دارد؛ در حالی که در شناخت‌شناسی یا معرفت‌شناسی جدید، آنچه مطمح نظر است و به بحث گذاشته می‌شود گزاره است. دست کم از زمان کانت به این سو، کند و کاوهای معرفت‌شناسانه ناظر به گزاره و ساختار آنست. تقسیم بندی گزاره‌ها از سویی به ترکیبی/تحلیلی و از سویی دیگر به پیشینی/پسینی و ابداع گزاره‌های ترکیبی-پیشینی در نظام کانتی در همین راستاست. به تعبیری که معرفت‌شناسان در قرن بیستم بکار می‌برند، آنچه متعلق بحث معرفت‌شناسانه است، دانش گزاره‌ای^۴ است؛ چیزی که در قالب "من می‌دانم که ..." صورت‌بندی می‌شود و شخص آنرا به قصد القاء امری بیان می‌کند. اگر شخصی صادقانه بگوید: «من می‌دانم که تهران پایتخت ایران است» و یا «من می‌دانم که مظفرالدین‌شاه فرمان مشروطیت را امضاء کرده است» یا «یک مولکول آب از سه اتم ئیدروژن و دو اتم اکسیژن تشکیل شده است»، این گزاره‌های صدق و کذب‌بردار مشمول بحث‌های معرفت‌شناختی واقع می‌شوند. در واقع، بحث درباره چگونگی باور فردی به گزاره‌های یاد شده و نحوه احراز صدق و توجیه آنهاست (اگر تعریف کلاسیک از معرفت را، که مطابق با آن معرفت عبارت است، از باور صادق موجه، بپذیریم و ایرادهایی مانند مشکل گتیه^۵ را در نظر نیاوریم)، نه درباره چگونگی تکون معانی آنها و حدود و ثغور دلالت آنها بر مصادیق خویش.

^۲. منبع پیشین، صفحه ۲۷۳.

^۳. منبع پیشین، صفحات ۲۸۳ - ۲۹۰.

4. propositional knowledge

5. Gettie's problem

این گزاره را در نظر آوریم: «در این اتاق هفت صندلی وجود دارد». سؤال از اینکه چه هنگام شخصی با این گزاره رابطه باوری برقرار می‌کند تا مؤدی به معرفت باشد یا اینکه نظریه صدق مختار ما در این میان نظریه مطابقت است یا انسجام، یا این پرسش که آیا نظریه قابل پذیرش در ساختار توجیه⁶ مثلاً مبنای⁷ است یا انسجام‌گرایی⁸ و اموری از این دست ناظر به مباحث مختلف معرفت‌شناختی معاصر است. سخن کانت نیز، در نقد عقل محض و تمهیدات، درباره مقولات فاهمه ناظر به مقولاتی است که از ساختار گزاره برگرفته شده‌اند، نه جای دیگر. به تعبیر دیگر، آنچه متعلق کند و کاو فلسفی کانت در بحث از مقولات فاهمه است، اولاً و بالذات، گزاره و ساختار آن است، نه مؤلفه‌های آن و چگونگی پیدایی مفاهیم در ذهن و معانی آنها. به تعبیر قدما، مسامحتاً می‌توان گفت که بحث ناظر به مقام تصدیق است، نه تصور. پروژه استعلایی کانت در خدمت تبیین مؤلفه‌ها و مقومات پیشینی و ضروری و کلی ای است که از تجربه برگرفته نشده‌اند؛ اما معرفت ما به جهان پدیداری را امکان‌پذیر می‌کند. بحث از صور پیشینی شهود (زمان و مکان)، مقولات فاهمه و من استعلایی در نظام فلسفی کانت در خدمت تبیین این پروژه معرفت‌شناسانه است. به تعبیر دیگر، پروژه کانت پروژه‌ای استعلایی و غیر تجربی است و از شروط ضروری و پیشینی‌ای سراغ می‌گیرد که معرفت ما را به امور پیرامون امکان‌پذیر می‌سازند. از این رو، به نظر می‌رسد تلقی مرحوم مطهری از نظام فلسفی کانت موجه نیست:

«نه، کانت می‌گوید چیزی هست و آن شناخت نیست. چیزی هست. امور فطری یا فطریات هست، ولی فطریات شناخت نیست... حرف [کانت] بالاتر از استعداد است. او اساساً قائل به فطریات است. صحبت در مرحله استعداد نیست... نظریه کانت این بود که ذهن از خودش سرمایه مستقلی دارد، یک سلسله معانی و مفاهیم پیش ساخته فطری از خودش دارد، قبل از اینکه اساساً رابطه‌ای با خارج داشته باشد، خارج هم یک سلسله صور حسی را درمی‌آورد، بعد این دو تا سرمایه به نحوی با همدیگر مخلوط می‌شوند و از ترکیب اینها شناخت پیدا می‌شود... از نظر کانت همین معقولات ثانیه ما همه جزء مقولات اوست. همین کلیت، جزئیت و همه این معانی را جزء مقولات خودش می‌آورد، ولی خیال می‌کند کلیت یا جزئیت یک عنصر پیش ساخته فطری است که قبلاً وجود داشته است. ابداً چنین نیست. اگر معقولات اولیه وارد ذهن نمی‌شد، نه کلیتی بود و نه غیر کلیت⁹».

⁶. structure of justification

⁷. foundationalism

⁸. coherentism

⁹. منبع پیشین، صفحات ۲۸۹، ۳۱۴ - ۳۱۵.

در نظام فلسفی کانت، سخن از استعداد و فطریات به میان نمی‌آید. علاوه بر این، خوانش رایج از کانت در سنت آلمانی - انگلیسی، پروژه او را نه ناظر به ذهن و ساز و کارهای حاکم بر آن، که ناظر به احصاء و بحث از شروط غیر تجربیِ دخیل در تکون معرفت می‌انگارد.¹⁰ بنابراین، "سرمایه مستقل ذهن" و "معانی و مفاهیم پیش ساخته فطری" نسبتی با این قرائت ندارند. پس کلیت و جزئیت، برخلاف رأی مرحوم مطهری، در نظام کانتی در عداد عناصر پیش ساخته فطری نیستند، که ایشان در مقام نفی آنها برآمده است. علاوه بر این، در سنت فلسفه اسلامی معقولات ثانی، نظیر کلی، که به تعبیر مرحوم مطهری همان سعه وجودی معقولات اولیه و متنوع شده از آن است، نسبتی با عالم خارج دارند؛ در حالی که در فلسفه کانت مقولات فاهمه برگرفته شده از ساختار گزاره‌ها، ضروری و پیشینی‌اند. به نظر میرسد مشکل مرحوم مطهری این است که تلاش می‌کند تا پروژه فلسفی کانت را بدون در نظر گرفتن مبادی و مبانی وجودشناختی و معرفت شناختی آن، ذیل آموزه‌ها و مفاهیم فلسفه اسلامی تبیین کند و همان نسبتی را که میان معقول اول و معقول ثانی (اعم از فلسفی و منطقی) در فلسفه اسلامی وجود دارد، میان جهان پیرامون و مقولات فاهمه کانتی نیز برقرار کند؛ حال آنکه این دو نظام فلسفی تفاوت‌های مهمی با یکدیگر دارند. مرحوم مطهری، در پی کثیری از فلاسفه مسلمان، ذهن را آئینه صفت نسبت به عالم خارج منفعل می‌داند و چگونگی تعیین و ظهور عین را در ذهن قوام بخش منظومه معرفتی ما می‌داند؛ در حالی که کانت، در پی سنت دکارتی و جدی انگاشتن سوپژکتیویسم دکارتی، برخلاف رأی قدما، برای ذهن انسان در تکون معرفت نقش بی‌بدیلی قائل است و آن را فعال مایشاء می‌داند. انقلاب کوپرنیکی در منظومه کانتی مدلول روشنی دارد: جدی انگاشتن و رجحان بخشیدن به نقش ذهن، در برابر عین، برای تکون معرفت. در مقابل، نزد کسی مثل مرحوم مطهری، عین و مراتب وجودی و تعینات و تشانات آن قوام‌بخش معرفت‌اند. در عین حال، باید توجه داشت که درباره ربط و نسبت میان مقولات فاهمه کانتی و معقول ثانی بیش از این می‌توان سخن گفت و از موضع فلاسفه مسلمان به نقد و بررسی نظام کانتی نشست. این مهم در جای خود رهگشا و عبرت آموز است. آنچه اکنون محل تاکید نگارنده است؛ آشنایی با روح حاکم بر فلسفه کانت و تفکیک میان رویکردهای معرفت شناختی، دلالت شناختی و روانشناختی در کند و کاوهای فلسفی است، در پرتو تفتن به این تفکیک ساحات، می‌توان به مباحث تطبیقی، عموماً، و ربط و نسبت میان فلسفه کانت و ملاصدرا، خصوصاً، همت گمارد.

¹⁰ به عنوان نمونه ای از این خوانش از کانت، نگاه کنید به: اشتفان کورنر، فلسفه کانت، ترجمه عزت اله فولادوند، تهران انتشارات خوارزمی،

بنا بر آنچه آمد، می‌توان چنین گفت که مرحوم مطهری تلقی ناصوابی از مقومات مباحث شناخت‌شناسی (معرفت‌شناسی) در فلسفه جدید غرب دارد. علاوه بر این، به سبب ناآشنایی با روح حاکم بر فلسفه کانت، درک ناصوابی از منزلت مقولات فاهمه در نظام کانتی و پروژه استعلایی او داشته و در پی آن دست به تطبیقی ناموجه زده است.¹¹

۳. مرحوم طباطبایی در مقاله ششم اصول فلسفه و روش رئالیسم، موسوم به "ادراکات اعتباری"، بر اعتباری بودن ادراکات اخلاقی تأکید می‌کند. بنابر رأی ایشان، ادراکات اعتباری، برخلاف ادراکات حقیقی، مطابق نفس الامری ندارند و کاشف از عالم خارج نیستند. گزاره «وفای به عهد خوب است» را در نظر بگیرید. مطابق با رأی مرحوم طباطبایی، اتصاف "وفای به عهد" به "خوبی" ناظر به تعیین امری در جهان خارج نیست، بلکه حاکی از اعتبار معتبر است. به تعبیر دیگر، گزاره اخلاقی‌ای نظیر «وفای به عهد خوب است» اخبار از عالم خارج نمی‌کند و "خوبی" را به مثابه جزئی از ائانه جهان پیرامون، در عداد هویتی نظیر درخت، پنجره، میز و ... نمی‌انگارد، بلکه از اعتبار عقلا در یک جامعه اخلاقی پرده برمی‌دارد. می‌توان موضع وجودشناسانه مرحوم طباطبایی را در فرااخلاق ضداواقع‌گرایانه¹² قلمداد کرد. مدلول این سخن این است که ارزش‌های اخلاقی هیچ‌گونه تقرر و تعیینی در جهان پیرامون ندارند. علاوه بر این، از آنجا که مرحوم طباطبایی ادراکات اعتباری را قسیم ادراکات حقیقی می‌داند، قائل به صدق و کذب‌بردار و معرفت‌بخش بودن آنهاست. ادراکات اعتباری در زمره امور وهمی نیستند که حظی از معرفت‌بخشی نداشته باشند. لازمه این سخن این است که مرحوم طباطبایی در معرفت‌شناسی اخلاقی شکاک نیست و گزاره‌های اخلاقی را در زمره مجموعه معتقدات فرد می‌انگارد.

از سوی دیگر، مرحوم مطهری، در "نقدی بر مارکسیسم" و "فلسفه اخلاق"، بر نسبی بودن فلسفه اخلاق طباطبایی تأکید می‌کند.¹³ به نظر می‌رسد مرحوم مطهری در صورت‌بندی مؤلفه‌های مختلف اخلاق طباطبایی و لوازم و لواحق مترتب بر آنها به خطا رفته است. به تعبیر دیگر، پذیرش فلسفه اخلاق طباطبایی مستلزم نسبی‌گرا قلمداد شدن نیست. برای ایضاح مطلب، خوب است دو معنای نسبی‌گرایی را از یکدیگر تفکیک کنیم: مراد از نسبی‌گرایی اخلاقی می‌تواند موضعی وجودشناختی باشد. لازمه این سخن این است که جهان‌شخص نسبی‌گرای از ارزش‌های اخلاقی است و در نظر

¹¹. در منبع ذیل نیز، تلقی همدلانه‌ای از رأی مرحوم مطهری درباره نسبت میان معقولات ثانی و فلسفه کانت ذکر شده است: غلامعلی حداد عادل، "مطهری و فلسفه تطبیقی"، با احترام، تهران، هرمس، صفحات ۴۳۳ - ۴۳۷.

¹². anti- realistic

¹³. برای آشنایی با موضع مختار مرحوم مطهری درباره اخلاق، نگاه کنید به: یادنامه شهید مطهری، جلد اول: جاودانگی و اخلاق، زیر نظر عبدالکریم سروش.

او خصوصیات اخلاقی‌ای نظیر خوبی، بدی، باید و نباید تعینی در عالم خارج ندارند. علاوه بر این، به مثابه آموزه‌ای معرفت‌شناختی، شخص نسبی‌گرا قائل به معرفت اخلاقی نیست و در حوزه اخلاق شکاک است. چنین شخصی دعاوی اخلاقی را عاری از ارزش صدق و غیر مؤدی به معرفت می‌داند. مطلب مهم و تأمل‌برانگیز در این میان این است که منطقاً ملازمتی میان این دو موضع نسبی‌گرایی برقرار نیست. شخص می‌تواند به لحاظ وجودشناختی نسبی‌گرا باشد، اما به لحاظ معرفت‌شناختی نسبی‌گرا نباشد. مثال مشهوری که در این باب می‌توان ذکر کرد، کانت است. او در "نقد عقل عملی" و "بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق" استدلال می‌کند که جهان پدیداری عاری از ارزش‌های اخلاقی است. در عین حال، وی با به میان کشیدن مفهوم امر مطلق^{۱۴} و به دست دادن تقریرهای سه‌گانه آن، از کلیت و جهان‌شمول‌پذیری در احکام اخلاقی دفاع می‌کند. بنابراین، کانت از منظر وجودشناختی نسبی‌گراست؛ حال آنکه به لحاظ معرفت‌شناختی نسبی‌گرا نیست و از معرفت‌بخش بودن احکام اخلاقی دفاع می‌کند. بر همین سیاق، می‌توان مرحوم طباطبایی را به لحاظ وجودشناختی نسبی‌گرا دانست؛ در حالی که از منظر معرفت‌شناختی نسبی‌گرا نیست؛ زیرا قائل به صدق و کذب‌بردار بودن دعاوی اخلاقی است. اما باید دید چرا مرحوم مطهری چنین ملازمتی میان نسبی‌گرایی وجودشناختی و نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی می‌بیند. به نظر می‌رسد پاسخ را باید در تلقی ایشان از ماهیت صدق جستجو کرد. ایشان، نظیر کثیری از فلاسفه مسلمان، تنها با نظریه صدق مطابقت^{۱۵} آشناست و با آن همدلی دارد. در این تلقی، صدق عبارت است از وجود رابطه تطابقی میان مطابق و مطابق؛ به غیر از این تلقی، درک دیگری از صدق نامتصور است. بنابر رأی مرحوم مطهری، صدق و شناخت غیر مطابقتی مثل دایره مربع می‌ماند^{۱۶}. در واقع، اساساً نمی‌توان تلقی دیگری از صدق داشت و از اتصاف گزاره‌ها به اوصاف صدق و کذب خبر داد. برخلاف تلقی مرحوم مطهری، در معرفت‌شناسی و فلسفه منطق جدید، معرفت‌شناسان و منطقیون دست‌کم از سه نظریه صدق دیگر سخن به میان آورده‌اند: نظریه صدق انسجام^{۱۷}، نظریه صدق عمل‌گرایانه^{۱۸} و نظریه صدق انقباضی^{۱۹}. هر یک از این نظریات نیز خود منقسم بر چند قسم‌اند.

پس در باب صدق می‌توان تلقی دیگری را، غیر از نظریه صدق مطابقت، پذیرفت. لازمه این سخن این است که می‌توان قائل به نظریه صدق مطابقت نبود و در عین حال شکاک هم نبود. علاوه بر

¹⁴. categorical imperatives

¹⁵. correspondence theory of truth

¹⁶. نگاه کنید به: مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، تهران، صدرا، جلد سوم، صفحه ۲۳۰.

¹⁷. coherence theory of truth

¹⁸. pragmatic theory of truth

¹⁹. deflationary theory of truth

کانت، می‌توان از فیلسوف مشهور اخلاق معاصر، ریچارد هیر، نیز ذکری به میان آورد^{۲۰}. وی در حالیکه در معنای وجودشناختی، ضدواقع‌گرا و نسبی‌گراست، در معنای معرفت‌شناختی، شکاک و نسبی‌گرا نیست.

به نظر می‌رسد نقد مرحوم مطهری بر آراء مرحوم طباطبایی در چارچوب فلسفه اسلامی و تنها با درک مطابقتی از صدق قابل تأمل است. به تعبیر دیگر، درست است که بر عهده مرحوم طباطبایی است که تلقی مختار خویش را از صدق تبیین نماید و صدق و کذب بردار بودن دعاوی اخلاقی در منظومه خویش را توضیح دهد؛ اما، به مثابه یک بحث مستقل در فلسفه اخلاق، تلقی مرحوم مطهری از نسبی‌گرایی اخلاقی جامع نیست و به سبب عدم تفکیک میان صبغه وجودشناختی و معرفت‌شناختی نسبی‌گرایی از یکسو و از سوی دیگر به دلیل عدم آشنایی با آنچه درباره صدق در فلسفه جدید به بحث گذاشته شده است، صورت‌بندی و نقد ایشان بر نسبی‌گرایی اخلاقی کارگر نمی‌افتد. می‌توان چنین نتیجه گرفت که آثار و نتایج مد نظر مرحوم مطهری، بر رأی ضد واقع‌گرایی نظیر مرحوم طباطبایی منطقی‌تر نیست.

۴. بنابر آنچه آمد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که، برخلاف تقریرات و ایده‌پردازی‌های بکر و بصیرت‌آموز مرحوم مطهری در حوزه فلسفه اسلامی، به جهت آشنایی غیر مکفی با مباحث مطرح شده در فلسفه جدید غرب، عموماً، تاملات و تطبیق‌های ایشان در این باب چندان مفید فایده و رهگشا نیست.

²⁰. برای شرح بیشتر این مطلب، نگاه کنید به:

Pojman, L. (2006), *Ethics: Discovering Right and wrong* (USA: Wadsworth), Fifth edition, chapter 11.